Scan: http://www.new.dli.ernet.in/
PDF: http://www.KetabFarsi.com

و من یتوکل علی الله فهو حسبه

حسن ناز

در کارخانهٔ حاجی محمد عبد الواحد کرمانی طبع شد

داخله نمبر	۲	۸ ۹	۱۲
فن نمبر		۶	۱۳
کتاب نمبر		۲۶	

بسم الله الرحمن الرحیم

گلگشت نشینان بهارین طبع سر بستان شوق سیر بوقلمون و رنگین خیالان خجسته نفس چمنستان
ذوق تماشای گوناگون از بخت بیدار بدری که بازار سراپا بهاری بنا یافته که لطافت بنای دلستان
کیفیت فضای رشک گلستانش خاطر مشتاقان را از سیر عجایب هفت اقلیم و در سیر نمودن است باجاره هر مقام
آفرینش در بهشت بهشت بر روی بینندگان گشودن سبحان الله طرفه طلسم عقل فریب عجوبه رنگاری ا... بازار
بجاصل بازاریست که بحکم قضا شیم بندگان ثریا مکان جناب ارتاب مده امرای العظام و قدوه امنای الفخام
رونق چهره مجد و بهروزی لمعه رخسار فتح و فیروزی صاعد مصاعد عز و علا عارج معارج مجدت ارتقا محمود
بختیاری مهد بساط عالی تباری زیبنده مسند فرمانروائی مربع نشین چارباش کشورکشائی اعظم عمائد گردون
مرجع اماجد فلک جناب اشرف اکابر بلند دودمان اکبر اعالی خجسته خاندان بدر برج طالع همایون مهر سپهر دولت
ابد مقرون محی مراسم جود و احسان موجد قوانین بر و امتنان نور سیمای شرف بلند اختری همای اوج سعادت
و پاک گوهری برگزیده موجودات جهان خلاصه ایجاد ایزد منان وجود مسجود عقول عشر نازش ملائک و افتخار
بشر روکش بیت نماز از حسن بیت آبروی طهارت و صفوا از پاکیزگی طینت ممدوح خاص عام مقبول اکابر و...

جوهر هر فن داد رس کمال هنر و مغز سخن عقل رسا شش و فوق آموز ریاست اروز افزون ساخته و رموز سیاست
مدن را بهتر از دیگری شناخته جان جسم قوت دراک حاصل سعی گردش افلاک سبب تقاضای بخت بیدار مورد
مراحم ایزد حلاوت آگین الامیر ابن الامیر ابن الامیر ابن الامیر * الوزیر ابن الوزیر ابن الوزیر ابن الوزیر * اعنی بهارستان
نیکنامی را تازه آب و رنگ یمین الدوله ناظم الملک نواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ نور الله مرقده
سوای مکانات رفیعه و عمارات وسیعه که از قسم انگریزی و هندوستانی ... افت و زینت
و نفاست مثل کوتهی فرح بخش و دلکشا و ... و غیره آن زیاده از حد بیان
و رشک قصور جنان در بلده طیبه لکهنو ... بحضرت است * بنواح همین قطع زمین
طرح تعمیر پذیرفته داغ بر دل نگارستان چین گردید و بیافتن خطاب موصوف گوهر خصوصیت برشته
اعتبار کشید اما چون فلک شعبده مردم آزار و چرخ کینه پرور جفا شعار همیشه در صدد برانداختن کاخ مراد عالم
و سفاک ... نسل بنی آدم آماده و سرگرم است هنوز مهم تعمیر مذکور بانجام نرسیده بود که جناب ... سال
هفتم جلوس بست و یکم رجب سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری گلوی جهانکشایش ... شربت اجل
بجام شربت جان پرور حوض کوثر ... را ازین سانحه در ضبط آه بیتاب نموده پس حسب ضابطه
آئین بجانشینی اکبر اولاد عالی تبار و ارشد نتایج بلند وقار تازه گل نوبهار ... سروری یاسمین پیرایه
گریبان شوکت و برتری شهسوار معرکه عالیجاهی قصب السبق ربای میدان دشمن ... و بازوی ابهت
و ایالت قوت سرپنجه صولت و بسالت نکهت آشنای ضیمران علوم همت گلچین ریاحین جود و کرم جبهه افروز
بختیاری و بلند اقبالی ابر نیسان گهربار نکوکاری * فرخ فالی طلیعه رایات اقبال و مظهر شمسه ایوان حشمت و فر
سبشیه بیشه شجاعت و مردانگی فارس مضمار فراست و فرزانگی قلزم جرات و دلاوری ... نونگی
رفعت الدوله رفیع الملک غازی الدین حیدر خان بهادر شهامت جنگ ... قرار گرفت
و از انکه طبع همایون در هر باب مایل و متوجه حفظ اصول و قواعد منضبطه عهد حکومت جنت آرامگاه یعنی والد
ماجد خود که هر یکی از آن دستور العمل استحکام بنای سرکار و یادگار صفحه روزگار است باهتمام تمام داشته
نفس نفیس ذات قدسی صفات داد کامرانی و تفنن سانی و عدل گستری ... ... در داده

حتی که بمیمنت حق تربیت حضرت بدل فضائل بی‌پایان و مساعی به ترقی اقبال عهد بدل به انتقال

ششم جلوس میمنت مانوس شهر ذی‌حجه سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری روز میمنت افروز

غدیر به مسند وزارت رازیب بخش تخت سلطنت بودند و سکه شاهی بنام نامی نواب سلطان المظفر المنصور

علی الاعادی ابوالمظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر پادشاه غازی شهرت فرمودند و چند سال بعد

شب عیزته [illegible] رشتا حیدر آرائی دارا و ربان [illegible] بیست و هفتم

ربیع الاول سنه [illegible] هجری [illegible] مخاطب بجلد مکان گردیده پشت فلک را زبار این غم

خم و چشم عالم را از سیل نم پر نم فرمودند چون مع وقوع وقایع حسرت آمال غم [illegible]

ازلی و آگاه اسرار خفی و جلی [illegible] دست شمشیر [illegible] شتاب بی و دلهای عالمی نشاط جاودانی و دریا [illegible]

که بمقتضای یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گوهر یکدانه صدف یادگار حضرت خلد مکان اعنی ابوالنصر قطب الدین

سلیمان جاه سلطان عالم [illegible] شیر [illegible] زمان نصیر الدین حیدر شاه جهان پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه

وافاض علی العالمین بره و احسانه که گلزار شروع عشره ثالث از بهار سنین عمر ابد پیوند زیب و زینت تازه

داشت با دولت اقبال و فر و اجلال لایزال اورنگ آرای سلطنت گردیده از سر نو عالم کهن نشاط [illegible]

روزی فرمودند و ابواب بهجت و انبساط بر روی دلهای بندگان آلهی گشودند [illegible] بنازم باحسان رب

ودود که غمهای دیرینه از دل دور و برآمد مرادات پیر و جوان + چو بنشست بر تخت شاه جهان

زهی تاجدار عالی تباری و [illegible] شهریار گردون [illegible] که [illegible] به بارگاهش لغزاننده پای قیصر و خاقان

و عتبه علیه‌اش [illegible] شوکت مسجود آسمان خاتم [illegible] انگشت حوض آب آئینه فطانت [illegible]

برق تاب نیسان [illegible] گهرباری صدف [illegible] از تقلید تقریر اوست معدن [illegible] پایه داری جواهر [illegible]

مرهون اشعه آفتاب گردش کلک سحر [illegible] جدت مضمون [illegible] تلاش بلندش [illegible] معنی [illegible] سران

[illegible] لطافت [illegible] سرگردان [illegible] عقل سلیم و رطب اللسان قوت ادراکش [illegible] تقیم

مدرسی [illegible] غایت سرکار [illegible] صواب [illegible] سحر [illegible]

[illegible]

قرینه‌شناس هر مطلب و مدعا و حاضران حضور کرامت ظهور همه زیبا طلعت و ماه سیما سر یکی بنوازش شاهانه

با خطابهای عمده سرفراز و هر یک بعطای سراپا سرافراز و امتیاز ادب و هنر طلبکار آنها فضل و دانش پیشکار

آنها دلداده هر یک لطیفه‌گوئی و نکته‌پروری و فریفته هر یک بذله‌سنجی و ظرافت‌گستری طلبیان بارگاه سپهر احتشام

و کارکنان کارگاه عقل مجسم اهل قلم عطارد رقم خیل خدم انجم حشم بصیانت شحنه انتظامش حریم اطمینان

جهانیان از صدمه حوادث در امان و در محکمه ایوان عدالتش گناه سودن مرحه پای شد ... دفتر

حکومتش مهر سلیمان ختم اعتبار گزین و دستان حسنش بقبول کنیزی ملقب ... بر دیری عدالتش

گرمی بازار و عفو وسیع را سر جرم و عصیان ... حقه در مخاطب قرشی لیلی مجنون

و پیش چهره مقرر قهرش جبروت برق از انفعال سر بلون در بزم حلمش از ذکر حاتم زبان در ننگ و پدید

وسعت نطقش با خوان خلیل خرد با غرور آماده جنگ والا قدر بلند نظر عالی تبار پاک گهر سجده‌گاه دولت اجلال

مقر و مناص فتح و اقبال جلای آئینه عظمت شاهنشاهی جوهر شمشیر دشمن‌کشی و دین‌پناهی درة التاج

فرق همایون نجم ثاقب فلک فرخ فالی حاجت‌روای صاحب‌کلاهان قدر دستگاه ملاذ و ملجای فریدون

سطوتان جهان‌پناه است جنبش در ضیا اغنیه نور + تبسم طالب صبر از دل حور + نگاهش لطف اشارت

تاخیر + ز تقریرش کند اندوه پرواز + کمالاتش فزون از حد تحریر + صفاتش زیب‌بخش بزم تقریر + نگین

بر درش صد خسرو جم + زبار قدر او پشت فلک خم + سمندش را ستم نعل هلالی + فلکش لداده خرگاه عالی

+ ملوا از قد فیل جلد چون باد + که از زور کوه را آید بفریاد + حسامش انتقام‌یابی متن + براه حربه جز بر فرق دشمن

+ بزم اوست دربان شب و روز + نشاط عید و نوروز دل افروز + بزیبائی لباس قامت او + کشیده عنان

صد حسن پرورد + ندارد در دعایش غیر از این پند + زبان خامه یا دیا شاد و آباد + از آنجا که طبیعت فراست

زده و فطرت در امور ریاست و مقدمات سیاست استعداد کامل داشت بی‌حاجت قاید چنانکه باید درس

جوان چون رای پیران در انتظام و در داد ابواب مراد بکلید عدل بر روی ناکامان گشاده

... و در کشور حسروی + نگهبان هر ناتوان از قوی + ز ... در بر تبه ... شش بنده + باایوان دولت

... بسجان الله از ... تجلی بسیار و مجمع خوبان ... گار بارگاه فلک پناهش آئینه جهان نما است

وزینت آگینی هر کاخ و مکان از نگارخانهٔ جنت رُبا هر ایوان لطافت بنیان همیشه از جلوهٔ جادو نگهان پری پیکر
رشک جشنگاه جمشید [illegible] مشغلهٔ رقص و سرود دامان فلک اثر برگردیدن سپهر دم تا امیدی سبب زهی مجمع
[illegible] زمان جهان [illegible] که از بهر [illegible] است خواهان جان + ز اندازه هر یک طلبگار هوش + ز آوازه هایی آفت گوش
[illegible] و در عمارت عالی [illegible] فلک [illegible] ساکه تجدید تعمیر رونق تازه و سقوف و جدران از تعبیه نقره و طلا
[illegible] اندازه یافته دیدنی است که دیدهٔ بصیرت را حیرت می [illegible]
گشت غیر آن با فیضی که ساعد را از ذکر لطافت [illegible]
ورشان [illegible]
[illegible] چنین ساخت هر قصر و کاخ و مکان [illegible] که [illegible]
[illegible] خصوصاً باغچه که کمال آن گزینی و صفا و وسعت فضا [illegible]
[illegible] لطافت تمام و انهار فرحنده انظار آن وی [illegible] تعمیر [illegible]
[illegible] می بندد و نسبت [illegible] جنات عدن تجری من تحتها الانهار درشان جوی [illegible]
زهی باغ شاداب آراسته + ز خوبان بیعانه دل خواسته + چه گویم ز حمام عشرت فزا + چو گلخن طبید
جان و [illegible] ان جا + [illegible] طلسم [illegible] خسروی [illegible] شاه فخر شهان + وسعت [illegible]
دلگشائی [illegible] مسیحا نفس [illegible] معجزه [illegible] سپیده صبح پسندیده [illegible]
[illegible] بنیاد و عشرت بنیاد درختان نقش طوبی نشان و مزه هر میوه اش احت وان آب انهارش
از چشمه حیوان باج خواه و بهار سبزه زارش طراوت بخش نگاه صدای طیورش چون الحان [illegible]
[illegible] + درختان پر میوه [illegible]
جان + بهاریست پر سبزه زار آن بهار + که سازد دل عالمی را شکار + الحمد الله که بعد [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] قدسی تعمیر عمارات گوناگون اگرچه کارپردازان سابق و نیز عهد
حضرت خلد مکان از جهانگیری [illegible] لطافت [illegible] غافل نبودند اما این [illegible]
[illegible] آن [illegible] بر آن مضاعف فرموده
[illegible] ترقی [illegible] با قرائن لطافت قرین احتراعهای [illegible]

بقیه بنا و تتمه تعمیر آن بلباس تکمیل آرایش پذیر گردید و بتشریف قبول و حلیه پذیرائی در نظرها جلوه گر
سبحان الله طرفه بازاریست که بتجویز سنیدش از کواکب سفینه زیباست و استعاره نجم از قرص آفتاب بجا جبههٔ
سحرش نورافشان و در کنار شامش نافهٔ مشک نهان نفس هوایش روح جان فزائی
آزمائی وسعت گلشایش در حکم زعفران زار قطع هر کوچه بر صفحهٔ اشیائش پای فرق
گلخاک کش سحر بالیده بجهت سبیل آرا باد و مساجدت کرم بنیاد
آن قطعه زمین آرمیده در جلا پروری دیده نابینایان سرمه الجواهر ... سیر آن زمین گلشن لطف
زندگانی و پیران تماشای لطافت آن غنچه ... از هر جا سر زاغری و فرهنگ
جامه وقتی عیش و نشاط از نوخیزان آن مقام ... دائم داخل کس به بیان مقام آن حد در
تقریرش شکر لب خندان و گوش تعریت به ترانه تحقیقش بزم عشرت جاودان لطافت هر قصرش شاد و باقی
فروش نزاکت هر مقام راحت سانی در آغوش آرزوها هر طرف در جلوه نمائی و امیدها هر جانب
محو مشغله کشائی دلبری و دلداده هر مقامش خوش ترکیبی جاگوی صبح و شامش از هر در و دیوارش طرب
خیزی در نمود و همین ساعت شگفته آتش تخیل اهیان کج افق با مقصود مسافران تمنای سیرش رنج راه
سود شمار و باشندگان هر شهر و دیار جنس لقر آن بسلک هر خریدار با اشتیاقش وطن گلخن و تماشایش
خاطر گلشن و امن خیال بتصور گل کاریش منفعل بهار و بیاد صفا و میشه جدرانش قوت هر رگ رام رقع
مانی در کنار چهره نامه از سطور تعریفش در آرایش زلف چلیپا و نوک خامه تحریر توصیفش رگ ابر گهربار
معنی ... خورشیدش مس آسمان ابر سنجی درنگرفته که از آسمان تا قیام قیامت حرزها شیدات ...
ید و طبقه زمین چشم مژگان رایج نثاری روزی نماید نیاز دل و جان بپارگاه نثارش
منزه قصور خون خرد در سخنش و فدای خودی بپای بر خود نیشش رتبه پایه شناسی با خاک ...
بدایی آن تجویز بها تا حش قیاس را عقده لاحل و از تشبیه بلندش تا آسمان پستی عوز را نامه ...
بغل نامه یکی از معماران اهل ساختش و بنای خورشید از رشته شعاعی طول و عرض پیمایش ...
لمش ریته زعفران و مشک ختن و هر خشت دیوارش را از تشبیه رخساره گلعذاران جبین

وقت شکستن بمقابل صفای آبگینه دیوار جلای آیینه حلب شرمسار معشوقان اگر زرداران باعث
چشمک زنی بر عشاق تا طرز عاشقی بیاموزند و عاشقان را بتماشایش از معشوقان ننگ علیه تا در چشم
... خجالت ببینند و زنند قدم حرکت تا مرو... ازان شرمنده و خجل از روی وافی و بمقابل بر نگردیدن
گر من از سیر نقاشش لغوه و پشیمانی بهتری ... طبیبان جهان را معجز و تدبیر و باده در بزم
سرشاران تشنه عشقش خالی از تاثیر نماز گذاران هنگام گذاردن هر نماز بر این همین کعبه اثر اول آداب
دوگانه شکر باعث تنبیه و تکمیل تعمیرش زیباتر بقا بانور چهره تیمم آشنای خاک پاک آن قطع زمین شستن عضو
آب کوثر و تسنیم عند العقل صواب قرین ... بدان در آن مقام سمنت فروش با صیت قبول حسن
اجابت در وش مدوش ... زهی بازار آرایش قریبی + که دیدن بهر آن گردیده دینی + غبارش ... جلای
سرمه انباز + بهارش لیلی با ... در سازه + سبز ... گوه + کند از خاک پاکش سجده پرور + نگیرد جام جم
ست خارش + ده خجلت بانی هر نگارش + زبان آید بوصفش گر بگفتار + به فروردین ند صد طعنه
هر بار + زمین در نمازش زین تازه بنیاد + ز ایجادش نگردون فرق ایجاد + در شاهراهش خشت سرخ رنگ
ازان کوفته اند که رهگذریان بجز سرخروئی هیچ نبینند و تا نظر گذار کند از سیر لاله زار خطی گزیند فی پاره هاي
لعل ریخته اند تا آرزومندان هوس بدخشان ننمایند و تمنای مطلوب قدم براه نفرسایند شقوق چرا
جگر خون نکند که در جنب حمرتش نموری ندارد و گل از قطره شبنم چگونه اشک نبارد که خود را بهم نگینش
لائق نمی شمارد لب میگون شاهدان به تصور سرخیش وقت دندان و برگ پان را ازین رشک از
زیره فوفل خار در جگر نهان ... زینتش پنجه مرجان حنائی + شده زر و صرف از رنگ طلائی + خس
و خاشاک را از انجا بر داشته بآتش ... سوخته ... تا نامی ازان بر زبان نیارند و خذف و سنگ
چیده بدریا ریخته اند تا نشانی ازان باقی نشمرد ... طراوت زمین ... ریخته که
فروردین درگاه خاص و عام آبی ساخته ... خاکروبان حد منکر ... رسفا
بر این امر مامور اند که بی قید وقت صحن دلی ... آب پاشی نموده پای نظاره روندگان سیر صفا
ولوزناه را بر خاک عزت سر طپیدن می سپارند ... گریه تطهیر قابل ... هست و خوشتا

صفائی که روح باشتیاق غلطیدن بران می‌خواهد مثل بکان غباریکه در حالت جاروب کشی ازان خاک برخیزد
غازه ایست که رنگ سبزآرایش بر چهره راهیان میریزد غالب که غرض صانع ازلی از ایجاد زمین بیمن بوده شاید
که حاکم خداداد انسبتش بظهور میرساند و در پستی باد حبش می‌نشاند سبحان الله خاکروبان پری سکه
بهر حرکت قدم در جاروب کشی تخم نظافت و صفای کارند و تنقیص نور ماه در جنب تلالوان ارا
تنظیفی قامت کوعی آنها محل ادای سبحان ربی العظیم و از عکس چهره فروزان طلعت تابان سطح
سلسله تب جاروب آنها با خطوط شعاعی شبیه متحد به توافق و تناسب جمال و صور ... با عقد
با حلقه هلال شبیه ... نسبت مولد الهلال اشبه العمر و خال صندل بقل ... علایشش تدلیات الذهب
که بهتر ازان مسکن ندیده و زیر قدمش خاکروبه را خالی از زر ... که هر که دیده و که شنیده چشم بد دور سقایان
بهشتی لقب مشکچه‌های پاکیزه بر شانه بالتکلف زرتار آراسته گذاشته داد کامرانی میدهند و آب چشمه حیوان
را در نگاه و قعتی می‌نهند در حالت آب پاشی آب ابی بروی کار می‌آرند که کار ابر بار بر روز سیاه می‌سپارند
در جنب ترشح آب از دهان مشک بر سبیل اتصال فواره را از شرمساری ها سرنگونی حال و مقال هر کس که از
راهیان کف غنچه نموده آب مشکی خورده براه لذت عمر ابدی منت خضری سپرده نام خدا هر یکی در انصرام
کار خود هنقدر مستعد و آماده که گوئی بلبنی بدنبال شکار افتاده خدا انگهدارد این همه حسن نسق و لطف انتظام
دست خوبی رعب و الی گردون احتشام است قضا بیار گوش بنده ارادت کیش + فلک یکی غلامان عاقبت اندیش
زمانه گر نگزیند اطاعتش چه کند + که غیر یار گاو ندیده جز خویش + چاهها نیکه با چترهای صفا برای آب پاشی
متصل هم در راه به مواقع درست گردیده طرفه لطفها دارد اول اینکه راهیان از تشنگی شکوه بر زبان نیارند دوم
آنکه ... بعد مسافت بر ندارند و سوای این نظارگیان از لطف صفای آب که هر دلو در حالت ریخته شدن
بر دارد حظی برند و از صدای آبشار و جلای سنگ مرمر تازه نشاط اندوزند و صورت
... سجاهی ازان گرفته اندرون + نیاید صد تحیر بوسف برون + بر دلدلی خضر ازان آبها
مذکور حیوان ندارد روا + بر استی که چهره آرائی دوکان ها بغازه نقش و نگار پرزیبا تجمل حسن مرقع
مانی و بهزاد است و مهر و ماه انعکاس مدتها از صفا و جلای یک دیوار های آن مستفاد و بلندی با اهرام

ارجمند حشمت مشاقی و روش مهوشی دو بالای لیست پر انضمیر ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و در
آغوش کرسی مهر و کمان در سر بلندی و از محراب مهر در سجده در ارجمندی سقف منقش منو فیصل بها
در هوا از جا قوها خاطر فریب اشکار بنیانش پایه ارش تکیه گاه استحکام پایه‌های تمکین را حرکتی در سیر خوبی زینه‌ها سر باع
بست کمرهای تعمیر یافته بامهای سراه باد عوی قصور جان در جنگ سهار قصاد در شته آن رنگ
از رنگ سبحان الله اگر چهره شاهدی کشیده لهاسته کمند لطف بهار است و اگر صفت الهی آثار
حیرت [illegible] پیدا اگر طایره ایست بر بدین خاطر اگر چشمی ایست مسدن ناسهر در سامان بزم اندازنسا
دلستان مع در معرکه بزم تیغ و تیر خون جگان اگر آسمان است ماه و ستاره بیشمار و اگر گلستان است چمن چمن با
بر در چشم بد دور طرفه دروازه‌های عالیشانی بنا نهاده که گاهی چشم زمانه بر نیکوئی چنانی نشاده چه خوشنود و [illegible]
محاذی که هر یکی از یک جانب نقشه انگریزی بدین خوبی بترتیب رسیده که عمده‌ترین [illegible] فرنگ
کمترین رونماهای آنست و از دو جانب دیگر نقشه هندوستانی با [illegible] درست گردیده که در حسب این
خوش ادائی سنتران هند مردود زبان مصانیع نقره و برنجی و آهنی هنگام بستن با چشم خواب راحت ننهاده
گشادن چین پیشه صبح دلگشا ز محرابش در چشم جهان + جو ابروی جانان است خواهان جان + خو
مصر عین ابا صفا + سحر که چو حجاب گردید + در آید [illegible] بناز تمام + البته شاهدی دلکلا
حالا از جوش بهار پیرای بیان کیفیت انبوه چوک آن بازار دلکشا ر چمن [illegible] شگفتگی و ابنا
و گلشن گلشن گلهای خوشدلی و نشاط لبالب جیب آستین جان سامعان با دو نام امیز و خلعه مجمعیت
هیچ محفل حوران سراپا ناز و بزم عشرت پری طلعتان شیرین انداز نداده آنرا مائل بخود می تواند نمود
و هیچ بستان مرتبتی دیراز دست کشته سیرش نتوانند بود دیده و دیدن لطف گونا گون
بهار بنده گوش سماعت بیان کیفیتش بر تقریر جوش منشیی [illegible] لطف گذر نگین
الالوان کیفیت باغ بهار آشکار [illegible] مرور عنبرین مویان مشکین جعد هر رهگذر غیرت ختن
خرید و فروخت اهل بیع و شرا در لطف نفسی در کنار و پای هنگامه سرود سرایان
[illegible] گرمی بازارهای نگتا گذر خطه [illegible] مضمون غرق حاضران مرور [illegible] انگشت

همعنان انقباض خاطر تماشاییان مجمع بستان با قطعهٔ زعفران از هجوم رسک کتاب ورق آرزومندان
سیر آن رشک گلستان مرقع از رنگ ریختهٔ حساب هر طرف از کثرت میوهٔ باغ بهاری هر جانب با فراط یاسمین کار
عطاری صدای شنیده بدون فواکه متنوعه طالب سیب زنخدانه ای حلویات مختلفه سحر باز ایستاده
نقشهای طبع خوشرنگ تکین آوازه زیب دست بلعان فروشندگان محوش را با مشتریان
با نفصال قیمت میان اگر طوطیت از لطف آواز نش سامعه مجله اختلاط شاهد رنگین
خوشرنگی پرورش لبی لها دام تسخیر آهو بره از چشم مستانه خانه بر انداز و بزغاله از فرط سپیدی قابل
در کنار از بخر خشکه در سیر همت دل رحیش نشاط نور و زیست خاطر از رفتن نگه بهر جانب برکشیده
بهر دکان بزدو کاندار از ماه سیما برج ستاره درخشان نهر چیز از حسن لطافت بار از خریداری ماه کنعان
نفسیه رومی بین نقد ده تو ده بهر دکان انبار و هر شئی مطلوب آماده تر از خواهش مشتری بایع در کنار
زینتی رسانید و کردگار که آراسته روی مه جبین نگارند چکیدن بروی جهان بگمان ما بهشت بهم کرد
عیان اکنون جواهر تعریف دکان جوهری زیب خوانچه تحریر میگردد سبحان الله جوهری
جای دو نگاه نازنیاه در بدخشان حسن لعل بی بهاست و صدف لبریز از در دانه یکتا دریا دریا لولوی آبدار
بی قیمتش سزاوار نثار و سلسله تلقین فرق از درج درج سلک گهر در کنار با عقد پروین تشبیه سلک دندان
آن گلستان جبین چون مضمون بی آب و رنگ ناپسندیده گوش سامعان انصاف قرین فی فی در جنب حسن
دندان صفا پرور آب از گستر دریا و گوهر خجالت از خنده صدف ناخن بجگر گفتگوی لب لعلش چون در زمین بلند آوازگی
رسیده عقیق یمن بانثار شیر قافله شتران غیب العجب کردیده گوهر صدف اگر بمیدان مقابله با صفای دندان
قدم رنجه ی سپرده بتجویز دارای نسیم دریا از موج صد تازیانه بر پشت خورده دیگر عرق آبی چهره نازنین بقطره
بی ابر نیسان و زبیده الصافی بعقد رساخته از رشک فراوانی که بر دکانش دریا از موج تهک م امان
و عقیق سحر باز بارش در حکم من به بدخشان آن سالک می کم بروی دکان همت آرایش چند از حلقه
مرجان سیعانه پسندیده خریداران بگانه تاب توان همتنگا هیش طاقی حاب ز ره تکلم باز قبر از
با قربان لعل شجیره عزنا اگر سکندر ذوالقرنین خریدی ماه ظلمت آب حیوان بی نیل مرام بگردیدی

دکان تقدسش بنیاتش از بهار نقش و نگار غیرت مرقع ارژنگ و از رشک فرش رنگین لطافت تزئین عرصه جنت
گلزار از تنگی لعل او دکان لب لعلش او دیده از لخت جگر بار بدین معدن بدخشان بهر زخم مجروح دهان بسان سحر
الماس فشان بمقابله خال درخشنده صدف دریا از گوهر آبله در جگر و اشک نشانان بسر بتظارش از
مصروف بتعجب که زبان در وصفش از حسن بیان مایه دار لالی آبدار و هر سطر صفحه مضمون تعریش
زینت تقریر تعریفش شاهانه برادرنگ زبان تحت نشین و دهان بیان آن از سلک دندان تاب
گوهر آگین کشتی نشینان دریای عشقش از کنار سلامت گم کرده نظر و گوهر جان هندبانیان بازار نازش از جنس
شیشه فروشان ارزان تر بجا و مقابله با لاکو دو صد جلوه ظهور بدیدش ماه را از داغ کلف چهره سیلی استاد تصور
جستن تساوی با شرافت لعل یاقوتش خورشید را چابک خطوط شعاعی بر قفا لب لعلش بی بها ارزان است که
صرف یک و نمایش حاصل صد بدخشان است بتماشای جلوه مقدمش ایوان دیده سیه داران از مژگان اشک آلوده در
آرایش سایبان گهرنگار و به قبول هدیه محقر در دست خلوص نیاز از لخت جگر لبریز طبق پر از لعل شاهوار حسد ا
لعل گران بهای و کانش گم اگر در وسط و شاخ زیب گلوی شاهدی گردید هنگام خرام شیر بر قدمش بهار شفق زیر
غلطیده عکس حمایل گوهرینش بر سینه شاهدان جهان چون نور ماه در ورق برروی آب یا غلطان در سرگه از عکس
صفای صورت بی بهایش جلوه نمائی از عکس مردمش صحن بازار قطعه چمن دیده تماشایش چون گل بهار بد
مرجان عزیز تر از دل و جانش از تشبیه بانیچه حنا بندگل رخان و تافته و فیروزه درخشان و کانش حجر فیروزبختان که بافته
در زمره پرستاران سلک دندانش گوهر از تار و شاخ رشته خدمت گلو و بدعوی همگویی لب نازکش لعل در معدن
سرخ دمیان دیده عاشقان از اشک روان رشک گوهر غلطان مصروف آب پاشی گذرگاهش و از لخت جگر بر نوک
مژگان تجویز طبق یاقوت سیلان برای تحفه بارگاه نیاز پاشش و خیابان چمن هر برگ گل و از شبنم سبحه در دست شاه لعل
و هر شاخ شجر از بار ثمر سر نگون سجده ننگ نمرود دلربایش در معرکه مقابله با جمرت یاقوت درخشنده

لبهای نازنینان و عقد دندان و دندان در پرده لبهان سه چو آرست دکان به لعل و گهر
شده جلوه گر بدینه از حسن نمرود تند درنگاه به بهار چمن بهروی خیمه گاه **اکنون نقیچه حسن تربیت**
دو دکان بر آر کشاده عشق و دمیکه بزار دل انیاز مجلس سراپا ناز دو دکان می آراید کاروان کاروان

متاع جان از تماشائیان بی سر و سامان در عوض یک رنما قبول نمی فرماید بسوده خاک کویش بر فرش مخمل کمخواب
و پاکشیده دامن حیاتش ملک تکلیف صحن چمن سخت عذاب سجده بر آستانش و مذهب عاشقان
و بندی اخویش چون انکسار خلیقان نهایت مطبوع در یوزه گری شرافت جبینش برای خورشید ذریعه
بقبول ایازی حسن چهره اش ماه کنعان در محمودی تصویر دلپذیرش بر تخته حریر برگ گل نگاه واعظ
حسن دریغ و آزار فراشش صبا گستردن پا انداز اطلس برگ گل سعادت کف پای
عجز با انکسار عاشق شیدا رانده طبع نزاکت قرین در سیر لطافت رنگین جنبش تهی کیسه از لخت جگر سعایه آرد بر
نفاست ثیاب سفیدش چه دلبستن زار سزاوار نثار بعجز آید آتش از قمیص بزر تار تن زیب فرنگی یافته که
سر بسر با انفعال تمنا در راه جان نثاری از رشته افتاده عرقی که گرمی حسن بر چهره نازنینش دوانیده کیفیت شبنم
سر بزی گل در نگاه بینندگان کم گردانیده در احیای مردگان تبسم لب نزاکت توامان سجود معجزه عیسی مریم
و به نثر فراغ زلف عنبرافشان مشام جان مرهون ادای صلی الله علی محمد و آله و سلم گنج قارون پیش پایه
دارایش در چه حساب است که هر گره گرد دوکانش از زرستانی همراه رکاب است هنگام خرید متاع دوکانش
خزانه دار آسمان در عذر کمی نقد پروین و رنگ بر رو شکسته لطف فرش نگینش بفصل بهار و چمن فروردین
سر بخبر در تجویز فلک اطلس برای نوع جنس خوش قماش گوناگونش از کمی وسعت معترف بقصور و چه تشبیه
گلکاری کمخواب نگارگرش با ترقع از رنگ دور از شعور لوز بافت سراپا سبز درینج بادله دوکانش از خطوط آفتاب
تار و پود دستان و بمقابله جلوه شب اندر روز تلمع برق در پرده ابر نهان برای اطلس لاله گونش چندان
گرمی بازار است که اطلس گلرنگ شفق را هر صبح و شام با ته گردیدن سر و کار دارائی دیار خوبی زیبا
مدارائیش و نور ماه از سپیده صبح گریبان دریده شبنم سراپا صفائیش شجرش شجره نور و بغلطه غلطیدن
تماشای جور دلپذیرش از شاهدان فرنگ دلستان نازنینان هند را باشتیاق آب دانش دیده گریان
نیمتنیان ختوتان از شرم لطافت تراندام نزاکت قرجامه نازنین تن گل اندام از عرق خجالت تراندام
سموت پوشان کارگاه آرایش بوقلمون از نظر افتاده کشتگان وضع ساده اش و به تشریف زیبائی و
لباس جهانی قامت آرایان با نیز از جان و آله و دلداده اش و میکه بر چهره گلگون نزاکت مقرون از هر دو

جانب کاکل مشکین را نداخته تا به توان فی دین و ایمان را مهر جوان چون بیگانگان نشناخته و لمعانی قامتش
هنگام تماشا ابلق و روش حیرت چاک گریبان صدپاره و بسودای لف مشکبارش لیلی انسبان گم ادای تلاش چون مجنون
آواره غنچه از حسرت سر در گریبان تنگی دهان آن گلبدن گل خندان گریبان دریده رنگ حنای آن گلتن
بوی نسرین تن بعث تمامی عاشق جان باخته هجر جان کاهش و بیرنگی صحبت عیش دلدادگان نیرنگی نگاه نازش
پیامش از رشک لطافت تن صفای ورش اطلس بوقلمون پیچ و تاب خز در میان سر در دکان ایستاده
آرزومندی سر با خوردن از زبان پای نگارینش اکنون **شاخ قلم گلفشان فقرات تعریف**
دکان گلفروش است چشم بد دور گلفروش دلفریبی در آغوش گل بسته گلستان رعنائی است
و بوی دلاویز غنچه باغ خوبی و زیبایی دامان نگاه گلگشت بضیان بهارستان حسن نخجرانش از منت گلهای
بهاری بی نیاز و پرده چشم تماشائیان گلزار غازه عذارش را ورق مرقع مانی حیرت دار نازچون نشتر نکهت یاسمین
دکانش بعرصه عالم قدم نهاده شامه آشنایش بعروس نازنین غنچه باز آغوش تمنا نگشاده گل رخسار سراپا
دل نگارش آب و تابی دارد که بلبل بعز اقش از شعله آه آشنایان خود را آتش می سپارد و از رشک خنده
شکرین لب آمیزش گل چمن گریبان چاک و از شرم لطافت تن سیمین صفا آگینش روی نسترن از شبنم عرقناک
بوفور ریاحین و کثرت گلهای نکهت آگین دکانش بوی عد باغ راهیان پیچیده که در گرمی آفتاب از پیشانیها
عرق گلاب هیچ چکیده و نسیم سحری کتاب شمایم گلهای دکانش بر خاک شهیدان سجاده و صحن بازارش
به پراگندگی روائح داغ بر دل باغ ارم هنگام سماعت تقریر دلپذیرش پرده گوش سامعان
دامان گلچیدن و بر بستر یاس صالش روح منتظران چون بوی غنچه آماده پریدن در معرکه عاشق کشی
زر و دیده و دید نمایش ترک کج کلاه دور عالم عقابات دست لب گزیده نا عالمی دادخواه گردن شاهدان
آرایش یار دکانش در گلوی گرفتاری دلدادگان کمند افگن و از جادر گلدوزش بر بستر عیش مرغ زرنسب
بروز عید چشمک شان به بزم رواج بار دلنگاران شک جوهر بار گوهرین پروین از نگاه پسند و دیده قبول
و دعا یمین دکانش بر بزش ریاحین توده توده در رکش چمن فصل بهار و انگشت پای راهیان آن راه
شگوفه سائی دماغ عشق آشنایان کار هر گوشه دکانش از ریاحین بوقلمون در حکم گلشن و هرا بار

گل برای خرمی بهار و بالیدگی فروردین گلن بوی هر غنچه فتح روح تازه و در گرد هر گل شگفتگیهای بی اندازه هارگه نگارد کاینش مثل عبناطه عالمیه نشاط نوروزی و روزی دیده تماشا از هر برگ بالیدگی آشنایش شادابی و طراوت اندوزی بکشودن چشم هر گلهای خندانش سپیده صبح شگفته جبینی و باستعاره رنگ گل گلشن شفق آسمان مخ نمازه گزینی بتمنای تماشایش در لباس نرگس چشم زیر زمین خوابیدگان از خاک سر برکشیده و بحسرت کشتگان آرزوی چهره فروزیش لاله از داغ لب من نامی پوشیده رشته های گوهر نگارش از تار شرائین گرفته اند که کاربستش الهام دارد و باستعاره سوزن مژگان سینه چشمان گل دامان سفته که کیفیتش نوک سنان جگر چی سپاره شامه از بوی گلهایش طبله عطار و دیده تماشایش تماشاگاه هزار بهار صفحه نامه شگفتی گلزار تعریفش رشک گلشن و بیاسمین نامین تحریر ستایش خامه غیرت شاخ چمن چون گلرویش بهار بی آسیب خزان گذر در گریش خار بیا اکنون گیسوی شاهد سطور غالیه

آلود تعریف دوکان عطار میکرد و تا عطار ملک بیت جابه بشکار رشیشه عطرهای ایرانی

خریداران گشاده آرزوی صفحه زمین تا سطح آسمان هر روی روح را با جان تازه کار افتاده نشر شمایم در آگنه نفحاتش با دمغ بیماسیان جان پسپاری گردیده که از دهان بیان هر حرف تقریر عطر پرور و عنبرآلود بیرون سپیده دوکان رشک بهار بستان آیین گلستان جامل چند چمن بی شمار سزاوار نثار و شگفته دماغان مو امح جان پرور عطرهایش از سیر روضه جنان ننگ عار در صحن بازارش شهر نوایح دهنهای نفحات چندان بهت که از رخنه ایسیان بر روی دریا دوکان عطاری چیدن کارگذاران بوی پیرهن عطرآگنیش چون معیت صبا بکنعان رفته کار گریه یعقوبی هر صبح و مسا از دیده یوسف علیه السلام گرفته و در جنب لطافت خال بستانش دامن شکافته از فرط خجالت در نافه آهو سر بگریبان و با نشار نکهت لعف پریشانش نسیم سحری سر گرم مقابله با عیسی مریم در احیای مردگان عشق آشنایان سر کوچه عشقش را بجز بوی گیسوی مشکینش نا سعید و وجود و محلو از طره غالیه با عنبر بوی مرغوله مویان چو حق سر سایه با شب سودا شیش زیر از نفع و سود و زلف مشکین عطر بیز عنبار بعر موئی با زیر و دوش انداخته رایحه اندوزی هوا هر کوچه بازار رغبت تتار در رشک ختن ساخته نشر نکهت نافهای تر تاثیرش در دماغها سحدی پیچیده که در آئینه چشم

از سواد حروف صورت مشک عیان گردیده نی نی از بس فراخ نافهای آن خریدار صبر و هوش فکر در سینهٔ از نقطهٔ سویدا مشک فروش در محفل مشکین نفسان هوای جعد مشکینش صبا از شرم ذکر بوی گل بر زبان نرانده و مهر شیشهٔ رایحه آمای نفحات سیرش بر منبر دعوی خطبهٔ مدح در ریحان جنت نعیم بنام خود خوانده شاید کدام حسرت آگین سر آرزوی هنگام دیدن خیال بوسه بر رخ نازنینش بسته که غرور حسن از سرخی رنگ چهره نازک صد قمقمهٔ گلاب شکسته بسرایت نفحات پراگنده باش کاسهٔ دماغ طبلهٔ عود و عنبر و بتاثیر فوایح مشبوطا کوچه آتش حرکت نفس چون نسیم سحری در شمیم بستان معطر خدا داند که عطر شلیقی دو کانش بچه ترکیب درست گردید که قوت شامه بوی مشک و عنبر و عود هیچکی نه پسندیده از بوی عطر جان پرور روح نوازش روزی آشفته خاطران انشاط نوروزی و نسیم کویش در بزم افسرده دلان گرفته طبع هر وقت در عود سوزی گل بحجب دعوی مقابله با گل رخسارش اگر بغلط بر زبان رسانیده باد صبا در جنب این گناه از طپانچه زنهار روش سرخ گردانیده آفتاب تابان در آتش افتاده حسرت مجمر شدن برای عود سوزی بزم عشرت آن دکان زهره جبین و قرص ماه تمنی مصرف پنبه در کارخانه عطریات دکان آن نازنین نزاکت قرین شکدانه

مراد از خال چهره آن ستم ایجاد و عرق بهار از عرق جبینش مستفاد هر لطف طبع پاکیزه حیا

مراد گفتگوی حسن آن دلبر مهوش زبا ارا ده نموده بگزارش نفاست شستن زبان از عطر و گلاب ادبی تجویز فرموده همین تحریر فقرات تعریفش مجرهٔ در تشبیه با نافهٔ مشک عدیل نی خامهٔ معنی نگار مضمون طرازش شاخ مشکبوی سنبل و گل در تمثیل الحق که اساس دعوی ستایش آن مه جبین چیدن بنا بر عرش از سنگ کشیدن است و بر روی آفتاب تند دیدن **اکنون قند تعریف دکان حلوائی بر سر اوچاق تحریر بقوام می آید** زبان تقریر در تعریف دکان حلوائی بشهد حلاوتی خوابیده که گوش سامعان از بیان لذت فشان آن مصداق تنگ شکر گردیده بمیدان معرکه شیرین کاری آن شکرین دهن شیرین گفتارهای مقابله لذت نیشکر از هر گره مهر دندان گرفتار نسیم سحری از سر دوکان لذت توانائیش چنان همدوش حلاوت بچمن رسیده که هر غنچه گل در نظر تماشائیان معدن شان عسل گردیده شیرین بیانیکه بعد وصف گفتارش هر کس که گوش شنیدن گذاشته بهر ادای دلبر جان ستائش تا جان شیرین عزیز نداشته

مجنون بمقابله آبله پایان خار زار عشقش چگونه در آید که بقول مشهور بهر آئین حلوا خوردن روئی می باید فرهاد حزین از لب شکر نمکین اگر دشنامی در خواب شنیدی مدت العمر چشم بیدار از نگاه خریداری بر روی شیرین ندیدی شیره جان پرور شیرین زبانش از قند مصر باج ستاند و به هجوم مشتاقان میدان دکانش بازار خریداری یوسف کنعان چشم بد دور چرا نباشد ع هر کجا چشمه بود شیرین + مردم و مرغ و مور گرد آیند + هنگام غلط کردن سخن لطف اعاده بتقریر مکرر بنگاه دلدادگان از حلاوت شیره قند مکرر شیرین تر لذت آشنائی بوسه گلوسوزش اگر بتکرار آن لب سوال گشاده بعرض عزوره بترنم ع هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی + داد باز داده از بسکه حلاوت گفتارش جان تازه بقالب حاضران دمیده از هر لب و دهن شور شکر بدهانت بر آسمان رسیده ماتمیان حلقه تلخکامی بذکر شیرین کامانش عذب البیان و مرارت نصیبان حنظل آشنا بگفتگوی لب شکربارش شیرین زبان در پرسش حال هر بی سر و پائی که بکلام عذوبت آگین و بیان حلاوت قرین متوجه گردیده بی اختیار تس از بهر نثار شیر آسا جان شیرین از قالب چکیده دهان شکر بار گفتارش طبله انگبین است و هر حرف دلگزین از آن شکر پاره لذت آگین درا جاره نگاه شیرین تند و هزار اعجاز عیسوی وابسته یک شکر خنده هر دو لب نوشینش هنگام گفتار شکربار و روانی تقریر ایشان رب جان پرور در کنار نغمه طرازی شیرین گفتارش طوطی زبان در شکرستان و بحسن تقریر شیرین گذاریش تلخ زبانان شکرین بیان حبذا حلویات نفیسه روی دکانش که بر آن هر کسیکه چشم تمنا گشاده شیرین نگاهی نوشین لبان شکرین گفتار در نظرش از مزه افتاده سبحان الله حلوائیکه از دست نگارین هدبرستی آن پرداخته نگاه نظارگیان چون جنبش مژگان اگر از تماشایش چشم زود برگردیدن نه انداخته بسان پسته و بادام چیده آن با فزایش حظ دیدن راه برگردیدن گم ساخته لطف لقمه کز آن بکام و دهن رسیده هر مزه مکیدن زبان غنچه دهانان بالبداهه چریده کام و دهانیکه لذت آشنای حلویات دکانش گردیده بی منت شان عسل شیره شهد حلاوت بگلوی تنگش نگذاشته از گلویش چکیده خطائی بر حلاوت در جا لست مشتغ با لذت نوشین لب شهدان شیر و شکر کیفیت

در بهشت شبه را مزه بوس و کنار حوران بهشتی در بر اگر بگردن لطف آشنای ساق عروسش ساق عروس
شیرین شمایلی حلقه شود چون گردن بهمن طوق سنگینی ازان بار حباب نشاط یکقلم نزد و لوزیات جان
نواز ذائقه پرورش با جبان لذت بیان و در شوق لطافت حباب ماهی بدکانش دریا از هر حباب
دیده گریان پسته مغز چشم دو دکانش از دماغ حضرم و دوشاب غرور ریاد در برابر مزه مغز اصلی رشته رغبت
ساحبی حسینی مغز اصلی آشنا زعفرانش حاصل کشمیر ریگ و بنا کم شمارد بخودی بخود فرمای صاحبان
ذوق بی اختیار لب بان نوشین لبان شیرین دا هر حسته خرمای بغداد پرورده دوکان آن شکرین
دهان و نخل زبان لذت آشنایش خرما فشان حلاوت بیان نی خامه هنگام تحریر شیرین کاریش
دعوی خشکه شکن هر حرف تقریرش چون حب نبات حلاوت بخش لب و دهن اکنون قلم
رنگین رقم بدعوی تحریر تعریف دکان تنبولی سبزه سردار و خدا سر خروشش از
معرکه بر آورده دکان تنبولی بتونه عشرت هیولی است یک جلوه نازش دستان صد تولی سبحان الله
از دست نگارین متواضع سبزه پان بر روی هر پیر و جوان [illegible] گلال شکسته و از بیکاری دهان بحدار زن
پیک سر دامن آسمان رنگ شفق بسته طرفه رنگین جلوه ایست که گلگونه لب پان خورده اش چشم تماشائیان
را در حیرت لعل بدخشان می دارد و کیفیت آشنای او گالدامنش کشیدن پان نازنینان صفت مقبول عباد
بها سبزه رنگینش از سبزان هند باج ستان و عند المقابله آن برگ پان از فوق قلم نیزه با هزار نوک نشتر جگر
مهمان گوهر دندانش از گونه پان یاقوت رنگ از فرط گلگونی پان دوکانش عرصه عقیق ترین رنگ
هنگام خرامش فراش باد صبا گستردن فرش مردین مصروف تا شیر رواج بساتین و نفحات یاسمین
برگ شود [illegible] گلوی [illegible] موقوف هنگام تقطیع و تقلیب پان اگر دزدیده در خیل خریداران دیده چون
فرزدون [illegible] دریا شماری بسیل آسائی بر دیگری طپیده بعرض رنگینی طبع آگر ساختن گلوری
پان [illegible] و سرانجام [illegible] بان بارها این مصرعه [illegible] از دست [illegible] سد نکو ست الکفا [illegible]
نگاه [illegible] گلوری [illegible] ایست مردین [illegible] گلگونی و خلعتیان [illegible] درون پرده پان
[illegible] طعمان [illegible] آشنا را [illegible] اصلی تیغ مردمی جوهر افزا در ماده طبیعت محرور المزاج [illegible]

از قوت تأثیرش چون آئینه در جلا علیل نهادان ضعیف البنیه از تأثیر تأثیرش در زور و توانائی پیل فکن و
جلا و ضیا جمهت لوائش در فروغ باطن تیره درونان شمع انجمن لطافت پان دکانش صرف کام و زبان
مردان انفس پسیده هنر زبان جهان طلب آن صبر قرار رخصت گردیده افسرده دلان محزون طبع را از
خوردن آن عیش جاودان گلگونه حیا بخشیدگان بی نام و ننگ را تأثیر حرارت آن عرق حیرت بر جبین
پان کات وا کرده اش در بزم جود و سخاوت کیفیت پر از زر و سیم و دهان مشتاقان بذریعه آن
گنج دولت مزه هفت اقلیم فی الحقیقت گلوری پانش طوطی سبز مردین پر و بال که از خوف حقه یا دانه
سپاه هش بخته بال و پر یک جانب ابر آن مدار دوخته و جانب دیگر گوهر شاهوار ز چیزه و آن رانش اندوخته
تا خریداران بد بختان متمتع لذت بردارند و دریا دریا نفع کیفیت بدست آرند ز خاطر حزین مجروح
خوردن پان فرحت آگین و بوی و این از نکهت لطافت قرین فی نفس الامر لطف بوالعجبش در رفتار است
با از وفور شمیم جان پرور طبله عطار رنگ اه بالمسمی آلودی بوی گنارش اتفاق افتاده کیفیت شام
شفق را در نگاه خریداران مغلطه و متبنی هزار ه محفل شاهان از شغل این هزار گونه زینت [illegible] سحاب رنگان
از نیره پان در دست نگارین [illegible] رنگین شب از پنجه آفتاب زنان گریبان چاک گردیده که صدف
کواکب را بصرف جنس اش لایق بدیده کیسه [illegible] اگر به نقد جان خرند رواست و تخت [illegible] در سبکی
نثارش آمودن زیبا که هم رنگ غازه نازنینان است و بلند رتبه تر از لعل و مرجان فوفل سلم
پر صفای دکانش در پهلوی پان جنان جلوه گر که گوئی طوطی با آشیانش مردین در بر سینه سینه
پرورد اگر ابکار صغیر السن نگین جلوه بر سینه اش گذارند خیل تماشائیان را از راه جان سپاری [illegible]
باد آرند با صفیه ساز و برگ از بس عجز و فرط نیاز به صدای برگ سبز است تحفه درویش با تنعم پان
بر روی هر خریدار اکنون خمیر و مضمون تعریف دکان تنباکو فروش
بترکیب مصالحه آب و رنگ معانی درست کرده می آید سبحان الله
دود تنباکو چیز که دکان تنباکو فروش ابر بهاریست نشئه سرور افزا و بوی جان پرور روح نوازش
مشک تتاری را ابواب عجب بر روی دل گشاید و تابی بر روی [illegible] ارتعاش ما ابزار گره [illegible]

مرغوله مویان شیرین سخن پابسته زنجیر مجنون وشان آواره گرد کوچه عشق طره آشتین خوبان غنچه دهن
اگرچه تند خوئی ناپسند عالم است لیکن تندیش بدل و جان پسندیده خاص و عام وصیت تلخیش بر زبان
نی طرازان باده تر از شیره قند لذت بخش کام مرام رنگین طبعان شاهد زیست بدان تضعیف لذت
دل از دود پر سرورش سقا و عشق پیشگان بی تاب و توان را در تافته جگری و گرم نفسی طرز تماکو
درویش کهنه استاد سبحان الله قلیان مطبوع هر پیر و جوان طرفه عالی قدریست که تا در بزم ارباب
عظمت وشانش می برند اول پا انداز بر زر و گهر در راهش می گسترند بقدوم مسرت لزومش انجمن
نشا جار آرایش سجده در برو به حفظ مرتبه تعظیمش هنگام تواضع دست ادب بر سر قلیان درین گهر آمیز
از رصع طشت پایه تخت شاهی سپکزار و در بدعوی تاجداری صادق است که از طرز چنبر حسب شاهی
بر سر دارد و تکلف جوشن شاهانه از نیچه برزر و گهرش آشکار و دست بگردن شاهدان حمائل ساختن از
طرز پرپیچ آن استعار در حسب خوبی چین نزاکت آمیزش و گرچین جبین خوبان چین و چنگل پر دود
بیان و قرینه خم لطافت توامش را بر خم ابروی شاهدان مذنب بی فرهنگی بر زبان لطافت
صدای نیشش با لب گفتگوی عاشق نواز شیرین کلامان شریک ناز و بهر تسخیر مسیحاش ملا را علی سلسله
دود وشش بر بام هوا کمند انداز رنگین طبعان پاک گهر را در بزم خلوت مشوق و مساز است و در آرایش
محفل جلوت باعث زیب بی انداز عشق آن شاه مشکین طره جانان در دلها جاگزین است که بی قید وقت
حرف طلبش بر زبانها مقدم نشین طرفه شاهد پر غرور است که تا ابتدا نماید لب به گفتگو نگشاید تا بزم
با دو بیار آید از سینه سوزان دود جگر بر آید و اعتنا نه نماید نوشین لبان غنچه دهن که جها فی تمنای
یک بوسه آنها جان داده هر یکی بکمال شوق بر روی فی بی پروائیش بوسه بر بوسه بنا نهاده در بزم
نمازیان خداپرست و وظیفه گزاران تازه روست که هر وقت با غسلش سروکار است و بی قید نماز
با وضو است سرش دماغ عاشقانه دارد که همیشه با سوز و گداز سروکار است و لبش مخزن و مرآة
شر بار قلیانش حقه بازیست که شعبده کشتی ابر و دریا ته دامان آرد و نیش نقبی که جز قافله مرغوله مجیر
عنبرین طره مشکین جعد دیگری از ان سر بر نمی آرد اخگر افروخته آتشکده جوانی چنبر جان جلوه گر که

کیفیت گل کمک شب تاب در تمهید ریحان فریبنده نظر قرص خسته بنام گلشن صفای زیبا امان نهان است
که سلامت اهل چیز جوان استر تحمیل عقد گهر در یوزه از آن انگشت بد دکانش انبار نکرده شب قد بست
که برای قدر و قیمت آن از آن سکن تیغ دیده در بزم انا طاقت تا بار و گلگونه ریزش بنا میز دگل بچکاند و در معرکه رزم
به تاراج بار رسیدن کار تیغ رسانند و کشیده بار بیت کردن بلباس نگینان در نظر است زمانی تیش
رسیده بود. گر اکنون طوطی خامه نغمه سرای تحریر تعریف دکان سبزی فروش میا
سبحان الله سبزی ... سبزه رنگ شب تابی در دکان گرانی نموده در دیده چشم نظارگیان بی فصل
از دیده بهشت بهارستان جلوه گر نموده و ... بهاران از عکس جبینش تا بر زمین سایه گسترده دیده گوئی مشتری از
دکانش فرش مرد بیتاب رسیده بسبزه رنگی که در روی لفظش دیده تماشا در سبزه زار است سر سبزی
دو دکانش برای تشنگی خاطر ... بهار آب آئینه تلألو عکس پایش بحر خضر در گذار سبزه
دو دکانش و البلاس سبزه مردان بنظر دید که بدان نگاه از باغ سر سبز جمالش گلهای تماشا چیده بهارستان
و ببیت ... ابر یک نگاه نخریده که در سعی در ساحت صحنه نیلچه زنی خامه تحریر ...
مضامین تعریفش چمن بند و بهال عذر تا سیاهی تلاش معانی ارجمند وصفش خیابان طبیعت ...
طفلان ... و بستان ... اق مستجار سبق خوان نغمه سرایش باد بهاری همه تن محو گستردن فرش
زمرد در اطراف بستان تمنای جلوه فرمایش نسیمی که از سر دکان نضارت توانائش گذر ساخت
... شهیدان ناز آن بستان را آب ریش چه بهشتی نواخته چند افیعی اثر گذرد بر شعله جگر از لطف هوا
سبزه ... در سقف سبز بختی که بر رویش دیده تماشا گشود از زمین تا آسمان رنگ هستی مرد گون نمود
در جنب لطافت سبزه بهاری آب ده دکان آن سبزه رنگ ... جمال پیشانی برگ درختان
بهاری ... شبنم ... نعال حوران سبز ... در بهشت ... رسیدن بهشت در مقابل
... از سر سبز گردیدن ... سبز پای ... دکان آن مهوش نگین
... سبزه زار ... در دیوار دکان ... از زمین ...
... و پای ... تیغ حسن ... سبز بخشند ... سبز بهارستش

بیک نگاه دیده بر سبزه نوخطان تعلیم خط کشیده در بزم بیان سبزکاری دوکانش زبان دعوی
بسته در دهن تنگ در مقابله فروغ سبزه رنگینش رخ انگور را کار بآب نگه بهنگام تحریر تعریف دکانش
خامه از شاخ طوبی و صحیفه نامه از وسعت دامن خضر سبز بر من زیبا که حرف سر سبزی
دوکانش در بزم سخنوران سبز سخن و هر لفظ تقریر ستایش بنان عقد مروارید فرای درج دهن
هر نغمه و لطافت بار تعریف سبزیش در باغ صفحه طوطی است که نکهت گفتار در قفس ترکیب
الفاظ مدحتش العقاد معانی در صفت او سبز وار سینه از هجوم مضامین تعریف سبزیش در کیفیت چمن
بهار دو بار در باغ از کثرت اجماع معانی سر سبز به تسمیه سبز وار سبز او از هنگام آمد آمد سپاهی
سبعه حی هوای جان فزا اگر به بهار سبزه زار دوکانش نظر افتاده کیفیت محفل ساغر و صهبای
شاهدان در موسم بهار بی اختیار مخبر از رخ کشاده در بهشت هوا مرکبهای سبزی اگر از سر سبد
دوکانش جدا گردد گویا خیل طوطیان ردیف جد گرا از سروان مروی هوا پرید الغون

دو شحه خامه بار آور در تعریف دوکان میوه فروش است بنام ایزد

میوه فروش با بروز بهی دوش بدوش قافله سالار جوانان روزگار است از هجوم خواستگاران
مشتاق یک انار و صد بیمار سایه پروردگان از شست ثنا خوانی و میه طراز رنج فاقش بار آسیب
زمان در مهد امان انگور زخم جبه جهت نصیبان بسر نفاقش از تاثیر مرهم در حکم سیب دستان از عکس طلا لو
چهره فروزش انار ولایتی را جلا و صفا مستعار و از تشنه سخندان دوکانش سیب بسرمایه سر سبزی
جزوی در کار عذوبت تقریر دلپذیر آن نوبستان عشاقی از حلاوت حصر و دوشاب باج
ستان در جنب لطافت بیان دکان فرسید یکتائی و کرانت صاحبی و حسینی مرد و زبان
دادش با وثاق چون بادام دو مغز هم پیوند و در برابر تنگی دهانش نام پسته قابل ریشخند انار حلاوت بار
دوکانش در حسب [illegible] سینه دران پنهان بر حج کواکب درخشنده و در چشم نظارگیان
انار عیان شیره جان [illegible] تره حیات دوباره از یک پستان [illegible] خورده کیفیت ان [illegible]
آشنائیش به لذت جهان گوی سبقت برده لطف بالیدگی سیب [illegible] از [illegible] ستایان [illegible] است

پری طلعتان پامیند و لذت بہی روز بہی گسترش لطف بوسہ نوشین لب شاہدان مشتاقان رسانده
تقریر دلپذیر لذت ناشتائی بی نظیرش درہای بہجت و طرب بر روی دلہا گشاده و مجموعہ کیفیت گردگار
از لغزش بی اختیار ہمراه شوقش قدم بر جا نیفتاده انگور حلاوت گنجورش جان جہان ست و لداده
عذوبت شیره بیمثالش سر بسر دو جام بی سر دانہ انگور در تہ مینہ چنان فریفتہ نظر ست گوئی بر سینہ
صفا پر جوشاہی عقد مروارید جلوه گر از لطافت شفتالوی لذت شفتالوی شاہدان بر سیماب در
رنگ اندوختہ وچاشنی کمرش ادای فقره نازنینان آموختہ گنج رنج مہر ورمائی ز لذت سامعہ
فریب شکوفی و شیرین سخنی پری پیکران بر خلوت ناز لذت چاشنی ترنج از دل با و در مقابلہ حسرت لون
نارنج بی ترنج جہان جہان کیفیت شفق آمیز رود ر نما سبحان اللہ لطافت بہ چنان علم آتا و لا یعنی بر
افراشتہ کہ در عوض ہمای یکدانہ فیروزی عقد صد لعل بان مشتاقان بعنایہ رواند اشتہ چشم بد دور عقد درش
بجا ست کہ در جنب روانی سبزه اش معاملہ آب حیات آبی گردیده و لطافت عذوبتش بر شربت مرجان
پر صد عیسوی بالبداہتہ جوہر سیده ہر قاش خربزه حلاوت انگیزش چون ہلال عید طرب افزای خاطر مشتاقان
سراپا آرزو ست لطف انساغتش افزودن تا بلذت گفتار شکر بار شاہدان خوش خو چون نباتہ پر وی زر
خریده عذوبت معروف است اما نباتش ہشنش پسندیده طبع حق پسندان تو ز بیمثالش قلعہ ہیبت را زد و فوز بر زور
آراستہ فوج مرنج پیش پیشقدم مانده ادر مہم رزمگاہ ہمت اطفای جوش تشنگی جان پرور در وش نیزه باد و صدر
از ہر کره میدان دلشکاری ذائقہ فرسی قدم مستحکم کرده و خم شمشیر آبدار انداز کیلہ کشور تملیک حلاوت در
تصرف آورده و ام مرد ام روش آن رحمن حلاوت نام بر آورده معرکہ دلربائی و کنار صعوبان حلاوت در کنارش
را قلیم ذائقہ نوازی حکمرانی و کارد ہائی نغز عذوبت بار شربتہ مرصع کار را با ملذت تمکین لب بان شاہدان
عیش شربت اشتیاق مراغت مصفای تخم بی ہمتایش در معرکہ دندان آتش غرور سلک دندان مستی پست عروسان
شہره آفاق ذائقہ آشنائی لعبت است بستہ کمند افراہش آرزو و آکیفیت لیشمش چون حلقہ پستان بادی شیر
دیگر گلو با دامن دام حلاوت شکاری ددر گرم بازاری حلاوت خوانی چون لطافت خوبی خوبان جمل شکاری
با مینا شتر شکاری دو سیاتی در چار مغز با عناصر اربعہ وجود لذت افزائی عہد گونہ لذت شاہدان شکر خند حلاوت

شکرخند الفنون جدول آرای صفحهٔ قرطاس بلعلی و سفیداب تحریر تعریف [illegible]

صحاف بعمل [illegible] بنام خدا [illegible] اوصاف [illegible] مجموعه [illegible] بیانی [illegible] لوح صحیفه [illegible]

[illegible] طلاقت تقریر سحبان [illegible] تا نگی [illegible] شگفتگی [illegible] گلشن [illegible]

[illegible] سوره [illegible] معنی آیه [illegible] انجمن [illegible]

[illegible] ان گلستان [illegible] تقریرش [illegible] ابیات [illegible] روان [illegible]

[illegible] اشتیاق [illegible] تازه و قانون [illegible]

[illegible] مجمع البحرین [illegible] صبر [illegible]

[illegible] تجرید الامانی [illegible] مراح الارواح [illegible] پریشانی زلف عنبر [illegible]

[illegible] هلال عید [illegible] عالم آرایش [illegible]

[illegible] صوارم [illegible] سوخته [illegible] فراق [illegible] اختیار

[illegible] عنبر [illegible] پریشانی [illegible] اقسام [illegible]

مقامات [illegible] گرفتار [illegible] فتوحات [illegible] صور [illegible]

[illegible] سدرة المنتهی [illegible]

[illegible] رسالات [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] نگارستان [illegible] صحرائی [illegible]

[illegible] شکر [illegible]

[illegible] تماشا [illegible] کاملان

[illegible] پریشانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

عزیز گردیده قلمش سبکبار است و دوتش نافه تتار صد فیک سفیداش دوان نرگس دیده بر که باری بی نیاز
بیک نگاه ندیده طرح جداول مطلا و زنجیره نقره کار که بگرد اوراق کتاب و جلدش انداخته گوئی شاهد خطاش
بعقد سلسل گوهر انداخته و سلسله ها بهر آرایش گلو و گردن ساخته و حلی و ابریشم چسپیده سنگ آستان آن جابجا
ملک نگار جدا از آن چمن جدول شیرازه و ورق شعر هوا پریشان زنگار شاید تحریر سطور عناب ولداد گان
شیدا آماده گردیده که بر صفحه بیاض حاشیه از خطوط چین سطر کشیده باریکی و نزاکتی که در وصل کاغذ بکار رفته اعیان
نظر باریک بینان براه تمیزش پی فرسوده با سید مطالعه مضمون شمائم آن لعل عنبر رشک غیرت سنبل کار بدرس
نسیم صبح سا ورق گردانی نسخه گل بشاباحت متن نسخه صباحتش بی نیاز حاشیه ستایش ملاحت معانی نکته
سنجیش مستغنی از تکلف بیانش خطوط یائی بی لمعانش سطور سوره نور و سر و لب نزاکت تو امان نسخه کتاب سکوت
بر غرور چشم فتان مژگان سیاهش سرمشق نیستان صبر از جهان برشته خامه قدرت مضمون لفریبی بر ورق جمال
هر جزو بدن نگاشته اکنون صفحه قرطاس بفقرات تعریف دکان کاغذی آرایش میگیرد
نامه که بران تعریف صباحت چهره کاغذ فروش سیمین بر دوش بسته اول تجلی برق آتش قابل جوهر
کشیدن خامه که از آن رنگ تسوید تقریر زلف مشکبارش بتحریر آید از شاخ سنبل تشنه تر و در تر شدن فکر رسا از
گره طره غالیه مالش بهر چین تجویز مجره مد او و تحویر مضمون توصیف چراغ ایوان سینه سرمه
کور سواد جنداکاغذیکه چون بند نقاب از چهره شهر زادگان گشاده را میان بی سر و سامان را از حیرت بندی
نهاده از دسته دسته بر روی هم طپیدگان سر آمیختن ماجل وقت الامان نیستان نیستان افتادگان را
چون نالی کاریاده فغان نزع آشنای بستر آتش ضعف هزار لحدی چسپیده که نال خامه از تشدید آ
بیدر خودی لرزیده تب نشینان شوق جمالش جیبی زبان در مشق قطع کلام غنچه بند گورا ود چون سر قلم در
سر دادن بزبان تشنگان نگاه پر سرور بادلذت آشنائی نگاه لطفش در هزار تیغ باریدن چون طرز نورد
دسته پیچان محبوبه دامانش پیچیدن و شنائی بخش چشم مشتاقان دیدن وی چون آفتابش غزل بسیاری
شبهای تیره و بختان از چه تابان بر داشتن ابتدائش تحریر ذره حسن بیتش تعلیق کم از کم ته قیر کاغذ
در حسن معاملت دست ان بتان قلم کاغذی قضا را چون فلک کاغذ ار دلی و کالش در سر افتاده بابازار